

از بس که قلبش مهربان بود	پروانه ها را پر نمی داد
او شمع مردم بود و اشکش	بوی گل و پروانه می داد
او خوب بود ، او نان خود را	با دیگران تقسیم می کرد
او با خدا بود و خودش را	تنها به او تسلیم می کرد
می گفت من وقتی بینم	یک عده تنها و فقیرند
در بین آدمها همیشه	یک عده ای هم سیر سیرند
وقتی بینم حق مظلوم	در دست های ظالمان است
مانده گرسنه یک کبوتر	غمگین میان آسمان است
دیگر چگونه می توانم	حتی شبی راحت بخوابم
آن لحظه من از شدت درد	غمگینم و در پیچ و تابم